

## چگونگی بازتاب منسوجات در سروده‌های شاعران عرب عصر جاهلی و دیوان منوچهری دامغانی

علی اکبر ملایی\*، استادیار رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه ولی عصر (عجل‌ا...) رفسنجان  
صغری فلاحتی، استادیار رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۸/۱۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۵/۱۲

### چکیده

انواع پوشاک و بافتنی، که در طول تاریخ عربی‌اندام بشر را پوشانده، خانه خیال سرایندگان را نیز به‌نیکویی آراسته است. این نوشتار در صدد است که بازتاب منسوجات را از یک سو در سروده‌های مشهور منسوب به عصر جاهلی، به‌ویژه معلقات، و از دیگر سو در دیوان منوچهری دامغانی (متوفی ۴۳۲ هـ.) بررسی کند و با رویکرد مقایسه‌ای، همانندی‌ها و ناهمانندی‌های موجود را در سطح واژگان و تصویرسازی‌های هنری شاعران، شناسایی و میزان ارتباط این عنصر را با عواطف، شرایط و محیط زندگی سرایندگان تبیین کند. به گواهی تحقیق، طبیعت خشک عربستان و زندگی مبتنی بر کوچ‌نشینی و بادیه‌پیمایی در سامانه خیال‌پردازی سرایندگان اثربخش بوده و «مهر نیاز» را بر تصویر منسوجات به‌کاررفته در سروده‌های ایشان نقش زده است؛ درحالی‌که خجستگی خاطر منوچهری و خرمی طبیعت شمال ایران جلوه منسوجات را در موزه نفیس نظم سراینده به گونه‌ای هنری پیراسته است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شعر کهن، منسوجات، شعر عصر جاهلی، منوچهری دامغانی.

\* Email: abouzarghasemi@yahoo.com (نویسنده مسئول)

## ۱. مقدمه

به گواهی پژوهش‌های باستان‌شناختی، بافندگی حرفه‌ای بس کهن است و ساکنان فلات ایران از جمله اولین ابداع‌کنندگان این صنعت بوده‌اند. آریستوفان، نمایشنامه‌نویس یونانی، در ۴۱۱ قبل از میلاد، از تن‌پوش‌های خیلی نازک و شفاف به نام لباس مادی یاد می‌کند (وولف ۶۰). بعید نیست صفت «مادیته» که در بیتی از ابن‌هانی اندلسی برای بیان مفهوم نرمی و ظرافت زره آمده، در اصل اشاره به همین لباس مادی باشد:

وَأَصْرَتْ حَلَقَ مَادِيَّةٌ      وَقَنَا ذُبُلٌ وَأَسْيَافٌ تَقْدُ

(المولوی ۲۵۱)

هوار، مورخ مشهور فرانسوی، می‌نویسد: در زمان ساسانیان ... در شوشتر و بلاد دیگر خوزستان نوعی پارچه از پر و کرک مرغ ماهیخوار و قو درست می‌کردند که پربهاترین منسوجات و در لطافت و ظرافت بی‌مانند بوده است (به نقل از فریود و پورجعفر ۶۷). در این مورد نیز بعید نیست که منظور از کلمه «قوهی»<sup>۱</sup> در بیتی دیگر از همین شاعر، پارچه‌های شوشتری ساخته‌شده از پر قو باشد:

بُطْنَانُهَا وَشَى الْبُرُودِ وَعُصْبُهَا      فَكَأَنَّمَا قَوْهِيَّهَا ظَهْرَانُهَا

(المولوی ۷۶۲)

هرتسفلد<sup>۲</sup> باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی (متوفی ۱۹۴۸م) می‌نویسد:

«... در دوره ساسانیان منسوجات ایرانی برای کشورهای مغرب یکی از عجایب فنون محسوب می‌شد و اروپاییان با نظر حیرت به آنها می‌نگریستند و عامه مردم آنها را کار دست موجودات ماوراءطبیعی می‌پنداشتند. شعرای آن زمان هم در منظومات خود به توصیف این پارچه‌ها پرداخته و گفته‌اند این پارچه‌ها محصول دست پریان و جادوگران سفیدپوش و موجودات غیرمرئی است» (به نقل از محمد ابراهیمی و دیگران ۵).

<sup>۱</sup> زاهد علی مولوی، شارح دیوان ابن‌هانی، قوهی را نوعی پارچه سفید دانسته که در قوهستان ایران تولید می‌شده است، ولی به گمان می‌رسد که این کلمه، صفت نسبی از «قو» باشد که برای سهولت تلفظ، به جای «قویی» که تلفظش دشوار است، «قوهی» تلفظ یافته است. واژه «قاه»، (به معنی زندگی مرفه و آسوده، از همین ریشه است و عبارت: إِنَّهُ لَفِي عَيْشِ قَاهٍ: یعنی او در ناز و نعمت به سر می‌برد) (المعجم الوسيط، ذیل واژه «القاه»). و بی‌هیچ تأمل عبارت مشهور فارسی «روی پر قو خوابیدن» را به یاد می‌آورد.

<sup>۲</sup> Ernst Emil Herzfeld

«از طرفی صحرای عربستان هم، در روزگاران پیش از طلوع اسلام، در مسیر راه تجاری بود. منسوجات قیمتی از یمن به مقصد سوریّه از مکه عبور می‌کرد و از آنجا منسوجات ابریشمی و پشمی بیزانسی و پارچه‌های ارغوانی از پشم گوسفند و ماهوت و ظروف آبگینه و مصنوعات فلزی را صادر می‌کردند» (صفا ۴).

بدون تردید فراورده‌های این صنعت اصیل و ضروری در ذهن و زبان شاعران نیز انعکاس یافته و در تاروپود سروده‌هایشان متجلی شده است. به‌ویژه که شعر منسوب به عصر جاهلی عصارهٔ جان و تصویر جهان سرایندگان سترگ آن دوران است و واقعیت ملموس زمانه را صادقانه گزارش می‌کند. زندگی راستین یک شاعر در جامعه، با تمام تعلقاتش، مادهٔ خام کارخانهٔ خیال اوست و فراوانی واژه‌های به‌کاررفته در بافت هر سروده ابعاد عرصهٔ معرفتی سراینده‌اش را ترسیم می‌کند. وقتی که شاعر عصر جاهلی، به تکرار و تناوب، از عناصری چون خیمه، اسب، شتر، شمشیر و کمان سخن می‌گوید، یا انواع باد و ابر و باران را توصیف می‌کند، پیوند استوار خویش را با این پدیده‌ها به نمایش می‌گذارد، به‌طوری‌که گویا نیازهایش همواره کانون کلام اوست. شاعری چون منوچهری دامغانی هم که زندگی خود را در بستر بوستان‌های خرم شمال ایران و در پیوند با کاخ امارت به سر برده، طبیعی است که مخمل سبز طبیعت را در کارگاه خیال بالندهٔ خویش با تار و پودی از پرنیان رومی و دیبای ارمنی نقش زند.

باری، کاربرد فراورده‌های نخی و چرمی در دیوان شاعران بزرگ عصر جاهلی از قبیل اصحاب معلقات و شاعرانی چون مهلهل، شنفری، اعشی، حطیبه، و نیز تجلی پرننگ این عنصر در دیوان شاعر پارسی‌گوی قرن پنجم، یعنی منوچهری دامغانی، نگارنده را بر آن داشت که با رویکردی تطبیقی، به استخراج این عناصر در دیوان‌های مذکور پردازد و تجلی‌عناوین و اصطلاحات مختلف را در زبان و بیان ایشان شناسایی کند، شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در نوع نگاه و طرز برخورد هنریشان با این عنصر را بازشناسد و عوامل محیطی، فرهنگی، اجتماعی و روانی دخیل در این شباهت‌ها و تفاوت‌ها را تحلیل و تبیین کند. نگارنده در این پژوهش تطبیقی به دنبال اثبات تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری‌ها نیست و تنها در صدد است که عنصر منسوجات را در آثاری از شاعران دوران جاهلی از یک طرف و بازتاب این عنصر را در دیوان منوچهری از سوی دیگر بررسی و بازشناسی

کند؛ گرچه مسئله تأثیرپذیری منوچهری از شاعران برجسته جاهلی امری آشکار و اثبات شده است. بیت زیر از منوچهری بهترین گواه الگوپذیری وی از شعر جاهلی است:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر تو ندانی خواند «آلا هَبْنِي بِصَحْنِكَ فَاصْبَحِين»  
(منوچهری ص ۹۱، بیت ۱۲۷۱)

تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره شعر و شاعران عصر جاهلی عرب و نیز شعر منوچهری دامغانی انجام شده و همین‌طور تحقیقی در مورد انواع پوشاک صورت گرفته که نزدیک‌ترین آنها به این بحث عبارت است از کتابی به نام *الملايس العربية في الشعر الجاهلي* از دکتر یحیی الجبوری. این کتاب در حکم دایرةالمعارفی است که نام‌های انواع پوشاک و پارچه را در اشعار جاهلی و اموی در بر دارد. در آن کمتر سخنی از نخ و ریسمان به میان آمده است، ضمن اینکه بسیاری از شواهد از اشعار سروده شده در عصر اسلامی و اموی استخراج شده‌اند. با وجود این، تحقیقی که هم‌زمان به شناسایی عنصر منسوجات در دیوان‌های شعر جاهلی و منوچهری پرداخته باشد، وجود ندارد. بدیهی است که پژوهش درباره عنصری مهم و کارساز در زندگی بشر، یعنی منسوجات، که به‌ویژه در ایران باستان هم سابقه هنری و حرفه‌ای درخشانی داشته، از خلال دواوین سترگ و ارزشمند شاعران نامدار عرب و ایرانی، پژوهشی شایسته خواهد بود. شیوه کار مبتنی بر استخراج شواهد و تحلیل و قیاس نمونه‌هاست.

## ۲. بازتاب فراورده‌های نخی و چرمی در سروده‌های شاعران جاهلی

تصویر فراورده‌های نخی و چرمی، اعم از انواع نخ و ریسمان و پارچه و پوشاک، در اشعار شاعران جاهلی در دو قسمت جداگانه قابل بررسی است.

۱.۲. انواع نخ و ریسمان و تسمه و طناب در شعر جاهلی: نام انواع رشته‌های نخی و چرمی، که برای بالا کشیدن آب یا بستن یا راندن و مهار کردن احشام به کار می‌رفت، به‌طور مبسوط در سروده‌های شاعران عصر جاهلی جلوه‌گر است؛ به‌علاوه اشیایی پرکاربرد، چون زین اسب و جهاز شتر، حمایل شمشیر و بند کمان، گردنبند، دستبند و قلاده، بند مشک و در ظروف سرتنگ، فتیله چراغ و سایر انواع رشته‌ها و ریسمان‌هایی که در پوشاک کاربرد داشت، همگی در گنجینه شعر جاهلی جایگاهی درخور دارند.

در اشعار عربی عصر جاهلی انواع نخ و ریسمان و تسمه، برحسب نوع کاربرد، با اسامی مختلف آمده که عبارت‌اند از: خَیْط (نخ)، حَبْل، شَطْن، رَسَن، طَنَاب و مَرَسَة (ریسمان)، عَقْل (افسار)، اندَرَى (ریسمان ضخیم)، آری و أَخِیَة (ریسمانی برای بستن چارپایان به آخور)، أَدَوَاج (بندی که در ظروف سرتنگ را بدان بندند)، رِبْقَة (حلقه رسن بر گردن ستور)، رِشَاء (ریسمان دلو)، بَرِیم (ریسمانی بافته‌شده از دو رشته به دو رنگ)، رُمِیَة (ریسمان پوسیده)، مَریر (ریسمان محکم)، قِدَة (تسمه، تازیانه)، خِدَام (دوالی که بر خردگاه ساق شتر بسته شود)، عِصَام (بند مَشْک)، عِنَاج (ریسمانی که برای محکم‌کاری به ته دلو بندند)، زَمَام، سِنَاف و نِسع (تنگی که با آن پالان شتر را محکم کنند)، ضَفَر (تنگ پالان)، عِنان، آسَرَة (تسمه، دوال)، الزَّیَّار (ریسمانی که در لب چارپای چموش برای مهار آن فرو کنند)، غَلَبَاء (زه چرمینی که با آن کمر نیزه را بندند)، سَیر (تسمه)، وَضین (کمر بند پهن چرمی یا پشمی)، خِطَام (دماغ‌بند چارپا)، سَوَط، جَدِیل (تازیانه)، ذُبَال (فتیله)، سِمَط (رشته گردنبند)، قَطِیع (تازیانه)، مَسَد (طنابی از لیف نخل)؛ **متعلقات نخ:** فَلَکَة مَغزَل، عَهْن، صُوف، خُذروف (فرفره‌مانندی برای بازی کودکان).

۲.۲. انواع پارچه و چرم و فراورده‌های آنها: گرمای سوزان و سرمای بی‌امان کویر عربستان پوست عریان آدمی را می‌خلد و بدین‌سان، صحراگردان ناگزیر بودند که سرتا پای خویش را با انواع پوشاک، از کلاه و سر بند و کوفیه گرفته تا جبّه و جوراب و کفش، بپوشانند. ضرورت پوشش باعث می‌شد که اعراب پوشش و پوشاک را مظهر احتشام بدانند (جاحظ ۸۱). البته لباس اعراب آن‌طور که شعر جاهلی توصیف می‌کند، هم در دوخت و هم در رنگ و نگار و زیور، ساده بوده است (الجبوری ۶). لباس مردان با زنان تفاوت داشت و نوع لباس در مناسبت‌های مختلف نیز متفاوت بود. به‌طور مثال، زنان و دختران در جشن‌های مذهبی یا عروسی‌ها لباس‌های بلندی به نام مُلَاء می‌پوشیدند و به‌هنگام عزاداری، لباسی به نام مَثَلَة بر تن می‌کردند (جاحظ ۸۰). جنس پارچه خیمه‌ها هم، همانند لباس‌ها، نشان از طبقه اقتصادی صاحبانش داشت.

در سروده‌های عصر جاهلی، اسامی مختلف پارچه و پوستین آمده است، از جمله: حریر، سِتر، سَدَل، عَقْل، رَقَم، أَتَحْمِی، نَمَط، کِلَّة، قِرَام، زَوْج، قِطَع، رِوَاق، حَبْرَة، تَزیدِیَة،

سُبُوب، حِلْس، دِمَقْس، کَتان، سِجَف و سَبِت؛ همچنین انواع پوشاک: عمامه، مُلاء، قَرُو، قمیص، اِزار، سابرِيَّة، اُنطاکِيَّة، اِتب، نَمِر، سَحَل، حَبرات، بُرد، بَجاد، رِيط، وِشاح، نِقاب، خُمُر، قِناع، لثام، فِدام، سِربال، بُرُقُع، قِناع، غِطاء، دِرْع، مِجول، بُرد، مَجسد، رِيط، رادعة؛ و نیز خیمه‌های نخی و چرمی: الخِباء، سُرأذق، القِباب، الطَّراف (چادر چرمی)؛ و ابزار و ادوات مرتبط با نخ و چرم: عِيبَة (کیف لباس)، نِعالِ السَّبِت، مِشجَب (چوب لباسی)، صِوان (چمدان لباس)، حِقاب (کیف آرایش زنان که به کمر می‌بستند)، التَّمْرِق (وسادة)، حُويَّة (پشتی جهاز شتر)، صِفْتَة (ظرف آبخوری از جنس پوست).

### ۳. بازتاب فراورده‌های نخی و چرمی در دیوان منوچهری

منوچهری در اواخر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری در مناطق شمالی ایران، از جمله دامغان، ری و طبرستان، می‌زیست. در این دو سده، طبرستان بزرگ‌ترین مرکز پرورش کرم ابریشم (مک داوول ۱۵۵) و ری از بزرگ‌ترین مراکز بافندگی و دادوستد پارچه بود و کرباس، بُرد، پنبه، غُضائِر، و طِبلسان‌هایی با پشم مرغوب در آنجا تولید می‌شد (حدود العالم من المشرق الى المغرب ۱۵۲) و در دامغان، دستمال‌های منگوله‌دار و پرچم‌های مرغوب عرضه می‌گشت (همان ۱۵۵). گستردنی‌های مرغوب و سجاده طبری در اَمَل (الحموی ۵۷)، ابریشم مبرم و زعفروری در استرآباد و لباس‌های حریر در ساری بافته می‌شد (حدود العالم ۱۵۳ و ۱۵۴). بدون شک، جلوه و جمال منسوجات در چنین محیطی توجّه و تحسین شاعر ریزبین و زیباپسندی چون منوچهری را برانگیخته است. جلوه منسوجات در دیوان این شاعر در دو قسمت جداگانه قابل بررسی است.

۳.۱ نام انواع تسمه و طناب در دیوان منوچهری: نام‌های ریسمان‌ها و تسمه‌ها در دیوان منوچهری از اشعار جاهلی عرب بسامد کمتری دارد، به دلیل اینکه سبک زندگی منوچهری با اعراب جاهلی تفاوت داشته است. با توجه به زندگی آسوده و مبتنی بر یکجانشینی منوچهری و برخورداری زادگاه و زیستگاهش از نعمت آب و آبادی، در مقایسه با زندگی عشایری و کوچ‌نشینی اعراب، بدیهی است که نیاز حیاتی او به نخ و ریسمان بسیار کمتر بوده است. او نه حاجتی به برپا کردن چادر و باربندی و کوچ

داشته و نه نیازی به دلو و ریسمان و آبکشی از عمق چاه احساس می‌کرده است. انواع نخ و ریسمان و تسمه با کاربردهای مختلف در دیوان او عبارت‌اند از: حَبَل، بند، دوال، تنگ، رَسَن، شطن، رشته، شِکال، حمائل، زُنار، عِنان، مِقْرَعَه، قَلَّادَه، مِقْوَد، مِِنْطَقَه، عِصَابَه، یارَه، زَه، حِبائِل، پارْدُم، پالهنگ و وثاق.

۲.۳. نام انواع پارچه و چرم و فراورده‌های آنها در دیوان منوچهری: انواع پوشیدنی و پارچه در دیوان منوچهری بازتاب آشکار و مؤثری یافته است. نام‌های این اقلام در دیوان شاعر عبارت‌اند از: انواع پارچه: ارمنی، ابرَه، بوقلمون، بَیْرَم، پای‌رشت، پَرَن، پَرَنون، توزی، حِجَلَه، سِنِجَاب، سُنْدَس، سُقْلَاطون، سِتَبَرَق، دِیَاج، قَز، قَرَقُوبی، مِطْرَد، حریر، عَنَابی؛ انواع پوشاک: دستارچه، دستار، خِمار، وِقایَه، مِعْجَر، مِقْنَعَه، نِقَاب، شِعَار، دِنار، پیراهن، قبا، جامه، ثوب، بَز، سَلَب، زِی، رِداء، عَمَامَه، تَیْرِیز، لِبَادَه، تَحْت‌الْحِنک، خرپشته؛ انواع خیمه: خرگه، سُرَادِق، کِلَه، قَبَه و چادر؛ انواع ابزارها و ادواتی که نخ یا چرم در ساختشان به کار رفته است: فلاخن، خِشْت، نَطْع، بَسَاط، رِزْمَه، عِبایَه، گَلِیم، جَلِیل، موزَه، اسکُدار، هُوَید، غاشیه، گَرزن.

#### ۴. تأثیر منسوجات در دایره واژگانی شاعران جاهلی و منوچهری

مسئله تنوع نام‌های مختلف منسوجات در سروده‌های این شاعران دایره واژگانی را گسترش داده و زبان شعری را توانمندتر و جذاب‌تر کرده است. علاوه بر نام‌های خاص منسوجات که در متن اشعار بسامد قابل ملاحظه‌ای دارند، برخی از واژه‌های مرتبط با این عناصر نیز با به عرصه شعر گشوده‌اند. به‌طور مثال، در اشعار عصر جاهلی، چنین مشتقات و تصریفاتی منسوب به منسوجات‌اند: مُقْنَع، مُقْدَم، مِلْثوم، مُقْدوم، سَرَبَل و تَسَرَبَل، مُؤَزَّر و مِزَّر، مُنْطَق، نِطَاق، تَنْطِيق، مَعْموم، بَرَقَع، مُغْطِی، یَکَلَلون، مُکَلَّل، سَحیل، مُبَرَم، مِرَه، ماری، امر، ابرام، مِبرَم، نَسِج، نَسِیج، قَتَل، قَتَل شَزْر، تَفْتَل، مُفْتَل، أَفْتَل، تَغَار، بِنَائِق، مُقَدَّد، افتراش، أَجْتَاب، مُزْمَل، ارتدی، ترتدی، مَلوی، مُشْرَعَب، مُشْطَب، مُعْصَب، مُهْدَب و مُذَبَل، المَحْرَم (النَّسَع المَحْرَم یعنی تسمه از چرم دباغی‌نشده)، مُشَوَّب، مُوصَل، مُمَدَّد، مُقَدَّد، مُوشی، مُطَوَّق، مُرَوَّق، مُخِیم، مُطَنَّب، مُنْطَق، مُغْطِی.

می‌دانیم که واژه‌سازی در زبان عربی اشتقاقی است، ولی شگرد جالبی که در این میدان، قابل ملاحظه و بررسی است، چرخش واژه‌ها حول دو محور مجازی، یعنی جانشینی و همنشینی، در جهت بسط صورت‌های تصریفی است. این حرکت منظومه‌وار است، به این صورت که یک واژه، در حکم مادر یا مرجع، در مرکز قرار می‌گیرد و واژه‌های فرعی بر مبنای مجاورت یا مشابهت از آن منشعب می‌شوند و دلالت جدید می‌یابند. برای مثال واژه‌ی «آریّه» به معنی ریسمانی است که آن را به صورت دولا در زمین دفن می‌کنند و روی آن خاک می‌ریزند و حلقه‌ای از آن بیرون می‌ماند که چهارپا را بدان می‌بندند. از این واژه، کلمات زیر مشتق و مستعمل شده‌اند: آری یعنی کینه (به جامع پنهان بودن) و نیز در معانی عسل، چسب درخت و طعامی که به ته دیگ چسبد (به جامع پیوستگی و چسبندگی)؛ رواء یعنی ریسمانی که با آن بار بر شتر بندند (به جامع اتصال و پیوند) و آرویه یعنی بز کوهی که موهای بلند دارد (به جامع بلندی و کشیدگی مو و ریسمان). به‌علاوه، کلمه آری به معنی آخور و اصطبل ستور هم به کار رفته است (به جامع مجاورت بند و آخور). همین‌طور، افعال (آری-یاری و آروی-یروی) از این ریشه مشتق شده‌اند. مثال دیگر کلمه اخیه است که هم معنی تقریبی «آریّه» است. از این ریشه، کلمه «أخ» و هم‌خانواده‌هایش که معنای برادری دارند، کاربرد یافته است (به جامع پیوند معنوی با «أخیّه»). همین‌طور، در عبارت: «أخوتُ السُّتور: ستور را پروار و فربه کردم» نیز فعل أحوی از همین ریشه گرفته شده است (به جامع مجاورت ریسمان و ستور، چون احشام را برای پروار کردن می‌بستند). باری کاربرد این منظومه‌ها حاکی از نوعی انعطاف‌پذیری ساختاری زبان است و به دلیل عام و مخیل بودن زبان شعر، این فرایند منظومه‌وار با برخورداری از یک هسته مرکزی، در زبان به شکل نوعی سنت ادامه یافته و شناخت آنها مستلزم کشف رابطه‌هاست.

منوچهری به دو شیوه دایره‌واژگانی خویش را حول محور منسوجات توسعه داده است. یکی واژه‌سازی یا واژه‌گزینی با استفاده از فرایندهای ترکیب و اشتقاق است که در زبان فارسی سابقه داشته، برای مثال، کلمات «پای‌رشت»، «پرن‌دین‌تر»، «پردگی»، «پالهنگ»، «پاردم» «در بند» و «سینج‌پوش». دیگری آوردن کلمات عربی در شعر و بهره بردن از



اشتقاق آنها برای زایش و افزایش گستره واژگانی است، برای نمونه، استفاده از اشتقاقاتی چون فتالیدن، فتالیده، فتل، مفتول، فتبله، نسج، نساج و مشتقاتی چون مرقع، مُقَلَّد، وثاق، مَفْرَش. تسلط منوچهری به دو زبان عربی و فارسی باعث شده است که او بتواند از بسیاری از نام‌های موجود در دو زبان استفاده کند. به‌طور مثال، این کلمات که بر منسوجات دلالت دارند و دوبه‌دو مترادف‌اند، به‌ترتیب اولی عربی و دومی فارسی است: «حبل و بند»، «نساج و بافنده»، «نَسج و تنیدن»، «خِیاط و درزی»، «قَتل و تافتن»، «عبایه و گلیم»، «کُم و آستین»، «زی و جامه»، «ثوب، سَلَب و قبا، پیراهن»، «عمامه و دستار»، «سُرَاق (احتمالاً معرب سرپرده) و سرپرده»، «خیمه و خرگاه»، «کِلَه و چادر»، «سِتر و پرده»، «رَسَن و ریسمان»، «نطع و سفره»، «عنان و افسار»، «مِقْرَعَه و تازیانه»، «مِنطَقَة و کمر بند»، «مِطْرَد و دیبا»، «حریر و ابریشم»، «خِمار و روسری»، «نقاب و روبند»، «شعر و مو» و «مُخَلِّزَه و پردگی». این مترادفات هم سبب افزایش واژه‌های موجود در شعر سراینده شده و هم او را در گزینش قافیه‌ها و پردازش گستره سخن یاری رسانده است.

برخی ترکیبات زیبای وصفی و اضافی موجود در دیوان منوچهری، ناظر بر استفاده او از این مصالح زبانی است، از قبیل: بندگی بند قبا (ص ۲۱، بیت ۳۸۲)، خواجگان پنبه‌قبا (۳۹، ۵۴۷)، قواره حریر، بیجاده‌گون حریر (۴۸، ۶۸۷)، رایگان دیبا بزار (۵۵، ۷۹۱)، خیال فرش تخت (۵۸، ۸۳۲)، دیبای پای‌رشت (۱۸۳، ۲۴۵۶)، طویلۀ یاقوت معدنی (۱۴۳، ۱۹۳۵)، ابریشم زنگاری (۲۰۲، ۲۶۹۲) و قلاده یاقوت (۱۴۳، ۱۹۳۸).

##### ۵. تأثیر منسوجات در کارخانه خیال شاعر

خیال شاعر نیرویی خارق‌العاده و تصویرآفرین است. تصاویر یا آرایه‌های شعری که در دانش بیان مورد بحث قرار می‌گیرند، سخن را از حالت یک‌بُعدی و ابزاری به وضعیت چندبُعدی و هنری ارتقا می‌دهند. با بررسی اشعار جاهلی معلوم می‌شود که پوشاک و پارچه، در بیشتر موارد، کاربرد مجازی یافته است و از حالت مادی به حالتی معنوی منتقل شده است؛ به‌طوری‌که لباس مفاهیمی چون زن، خانه، پرنده، اسلحه، شرافت و از این قبیل را افاده می‌کند (الجبوری ۵). تشبیه و استعاره و کنایه آرایه‌هایی تصویرساز در دیوان شاعرانند که به نمودشان در اشعار مورد بحث اشاره می‌شود.

۵. ۱. تشبیه: تشبیه مبتنی بر مقایسه بین دو چیز است که در یک یا چند زمینه اشتراک دارند، با این تفاوت که یکی برخوردار از کمال ذاتی و دیگری دارای کمال ادعایی و مبالغه‌ای است و همین ادعای کمال است که به این دو شیء نامساوی تساوی می‌بخشد. وقتی منسوجات در خیال شاعر معیار کمال واقع می‌شوند و نقش مشبّه‌به می‌یابند، ارزش و اعتبار خویش را در سامانه خیال او نشان می‌دهند. باری، تشبیهات موجود در شعر جاهلی، که به مدد منسوجات خلق شده‌اند، بسیارند. این تشبیهات گاهی برای نزدیک کردن معنی به ذهن و نمایش ملموس مشبّه به کار رفته‌اند، مانند تشبیه مفهوم گشایش گرفتاری‌های زندگی به باز شدن گره ریسمان:

رَبِّمَا تَجَزَعُ النَّفْسُ مِنَ الْأَمْرِ لُهُ فُرْجَةٌ كَحَلِّ الْعَقَالِ  
(البستانی ۳۶۵)

گاهی نیز حالتی محسوس را به حالتی محسوس‌تر همانند می‌کنند، مثل وقتی که شاعر خیره شدن عاشق به منظره کوچ معشوقه را به ریسمان‌های دو دلو تشبیه می‌کند که با شتر آب‌کش از قعر چاه کشیده می‌شود (ابن ابی سلمی ص ۳۸، بیت ۵). بیشتر تشبیهاتی که با استفاده از منسوجات آفریده شده‌اند، مشبّهی حسّی دارند، یعنی از نوع تشبیه حسّی به حسّی است و ناظر بر سلطه حسّ بر خیال شاعر جاهلی است، مانند تشبیه فرو رفتن نیزه در بدن مقتول به فرو رفتن طناب در چاه (التبریزی ص ۱۸۲، بیت ۷۳)، تشبیه سستی و نشنگی افراد باده‌گسار به طناب (الأعشی ص ۹۴، بیت ۴۹)، تشبیه موی پرپشت معشوقه به ریسمان (همان ص ۲۵۱، بیت ۱۳)، تشبیه اسب عضلانی و نیرومند به ریسمان تافته چرمین (البستانی ۱۸۳، ۳)، تشبیه پشت و پهلو باریک به تسمه (همان ۱۱۶، ۱۲) یا به طاقه پارچه شاپوری (الطائی ۸۰، ۵)، تشبیه راه ممتد و صاف به سحل (لباس یک‌طاقه و بازنده) (البستانی ۱۲۲، ۳۱)، تشبیه رسیدگی به رتق و فتق امور و تدبیر اوضاع به پاره کردن لباس خز توسط خیاط (الأعشی ۳۶۸، ۸۱)، تشبیه بیابانی که سراب در آن موج می‌زند به لباس سفید و خط‌دار موسوم به رازقی (همان ۱۳۰، ۴). این ترکیبات اضافه‌هایی تشبیهی هستند که منسوجات در ساختشان کاربرد یافته است: احبال المجد و العزّ (همان ۲۷۵، ۴۷)، حبال قبيلة (همان ۲۵۸، ۱۸)، حبال المنایا

(البستانی ۳۳۵)، حبال الاخذ (همان ۳۲۲، ۴)، رَیْطُ السَّرَابِ، بُرُودُ السَّرَابِ (همان ۲۰۳، ۲) و ثُوبُ سَقَامٍ (عنتره ۵۴، ۲).

دیوان منوچهری هم خالی از چنین تشبیهاتی نیست. می‌توان ابیات بسیاری را مثال آورد که در آنها، عناصر و مناظری به منسوجات تشبیه شده است. مانند تشبیه گلابی به کیسه‌ای از جنس خَزْ زرد که در این کیسه تخم درشتی از جنس کافور است:

آبی چو یکی کیسگی از خز زردست در کیسه یکی بیضه کافور کلانست  
(۱۳، ۱۵۶)

در مورد تشبیهات منوچهری ذکر این نکته شایسته است که وی علاقه خاصی به شبیه‌سازی دارد، یعنی در صدد است که با کنار هم گذاشتن اجزا و اشیای مختلف مشبّه به خودساخته‌ای ارائه دهد و تصویری بدیع بیافریند.

این اضافه‌های تشبیهی ناظر بر کیفیت تجلّی تشبیه منسوجات در شعر منوچهری است: سَلْبُ قَوْسٍ و قَزَحٍ (ص ۲، بیت ۲)، سَلْبُ یَاسَمَنِ (۲، ۲)، خِیمَةُ مَرَجَانٍ (۳۰، ۴۲۲)، ابر دیبادوز (۳۶، ۵۰۰)، حجاب آسمان (۳۷، ۵۳۲)، سپاه دیبا (۳۹، ۵۵۴)، عندلیبان کله‌سرخ (۴۰، ۵۷۱)، نطع سبزه (۵۵، ۷۸۲)، تَنگِ صَبْرِ (۶۱، ۱۵۹)، دوال مار (۹۳، ۳۰۰)، عصابه زر (۱۳۶، ۱۸۳۵)، فِتیلهٔ عنبر (۱۳۶، ۱۸۳۷)، سَرادقِ کیوان (۱۷۷، ۲۳۹۷)، عِصابه درّ منضد (۱۴۳، ۱۹۳۵)، خیل پَرَن (۸۳، ۱۱۵۸)، دیبای شعر (۸۴، ۱۱۶۴)، پیراهنِ صبوری (۱۸۵، ۲۴۸۸) و گلیم گوش (۱۷۱، ۲۳۰۱).

۲.۵. استعاره: استعاره یکی از آرایه‌های ادبی است که «هم آشکارکنندهٔ طبیعت است و هم جوهر اصلی شعر» (نیکبخت ۷۵) و به دو صورت مصرّحه و مکنّیه جلوه‌گر می‌شود. استعاره‌های مصرّحه‌ای که در شعر کهن عربی به مدد نخ و ریسمان به کار رفته بیشتر در صدد حسّی نشان دادن امور ذهنی است.

همین طور عبارت: تُرْفَعُ دُنْیَانَا بِتَمْزِیقِ دِیْنِنَا (البستانی ۲۶۲)، نوعی حسّی نشان دادن دین و دنیا است. یا بیت زیر که تمثیلی است برای نشان دادن مفهوم قناعت و خودکفایی:

إِلْبَسُ جَدِیدِکَ إِنِّی لِأَبْسُ خَلْقِی وَ لَا جَدِیدَ لَمَنْ لَا یَلْبَسُ الخَلْقَا  
(همان ۲۶۲)

استعاره‌های مکنیه‌ای هم که مستعارٌ منه آنها منسوجات و به‌ویژه ریسمان و طناب باشد، در شعر جاهلی بسیارند. مانند این بیت از اعشی که برای حکمت، مقنعه و روسری تصوّر کرده است:

تَبَدَّلَ بَعْدَ الصَّبَا حِكْمَةً      وَقَنَّعَهُ الشَّيْبُ مِنْهُ الْخِمَارًا  
(الأعشى ۱۳۹)

یا این اضافه‌های استعاری مانند: عِقَالُ الْمَوْتِ (الأعشى ص ۲۶۵، بیت ۸)، عِنَانُ الْمَجْدِ (التبریزی ۹۶، ۶)، ثُوبُ سَقَامٍ (همان ۵۴، ۲)، قَيْدُ الْعَرَامِ (همان ۵۴، ۳)، ثُوبُ الْعَجْزِ (البستانی ۱۸۹، ۱)، و عباراتی از قبیل: أُجْتَابُ بَرَّةً (الصَّبْرِ)، تَسْرَبِلَ بِالْدَمِّ، أُجْتَابُ أَرْضِيَّةِ السَّرَابِ (همان ۱۰، ۱۶۱ و ۱۰۹)، تَسْرَبِلْتُ هَوْلَ اللَّيْلِ الْبَهِيمِ (الطائي ۸۳، ۳۰) که ناظر بر دلالت منسوجات بر پیوندهای معنوی و تجسیم امور انتزاعی هستند.

در دیوان منوچهری هم منسوجات کاربرد استعاری یافته‌اند. بسیاری از این استعارات جنبه تشخیص دارند و ناظر بر انسان‌وارگی و شخصیت‌بخشی به طبیعت است، مانند استعاره کمر بند و گلوبند برای شاخه گل:

شاخ سَمَنٍ بَرِ گَلُو بَسْتَه بُوَد مِخْتَقَه      شاخ گَلِ اَنْدَر مِیَان بَسْتَه بُوَد مِنْطَقَه  
(۱۸۰، ۲۴۲۴)

یا استعاره جامه برای مرغابی:

گویی بَطَّ سَپیدِ جَامَه بَه صَابُونِ زَدَه‌سْت      کَبکِ دَرِی سَاقَهَا دَرِ قَدَحِ خُونِ زَدَه‌سْت  
(۱۸۰، ۲۴۳۶)

استعاره حُلّه برای ابر و مِعْجَر کتانی برای شاخ بنفشه (۱۸۳، ۲۴۵۶)، بستن سبزه‌ها به میانه سرو و نهادن کلاه زرّین بر سر نرگس (۱۸۹، ۲۵۳۳)، پوشاندن سندس رومی بر تن نارون (۱۸۹، ۲۵۳۵) و موزه بر پای کبک (۱۸۹، ۲۵۴۵) نمونه‌هایی از استعارات تشخیصی منوچهری است. مواردی چون: استعاره بیرم و دیبا برای ابر (ص ۱، بیت ۱)، پیرهن خزّ برای پَر کبک (۱، ۷)، سنجاب برای برف (۵، ۲) و قرقوبی و بوقلمون برای گل‌ها و گیاهان بهاری در دشت (۳، ۲)، از نوع استعاره‌های مصرّحه‌اند. از این قبیل ترکیبات استعاری نیز

می‌توان در دیوان شاعر یافت که جنبه تشخیص یا تجسیم دارند: آستین سحاب (۱۷، ۲۲۶)، آستین نسترن و دامن بادام‌بن (۳۱، ۴۳۵)، سَلَبِ باغ (۱۹۰، ۲۵۵۵)، دامن اقبال (۸۳، ۱۱۶۲).

۳.۵. کنایه: کنایه نوعی در پرده سخن گفتن و اجتناب از صریح‌گویی است. گاهی برای رعایت نزاکت یا مصونیت از پیامد سخن بهتر است به کنایه متوسل شد، چرا که در میان اقسام آرایه‌های کلامی، کنایه بهترین دیوار حاشاست. حضور منسوجات در کنایات هنری گویای نقش پررنگ این عنصر در زندگی است. کنایه‌های بسیاری در اشعار جاهلی به چشم می‌خورد که از نخ و ریسمن و پارچه و پوشاک بهره برده‌اند. به‌طور مثال، ترکیبات: صِفْرالوشاح، کنایه از کمر باریک (الأعشى ۲۷۹، ۸)، رفیع الوساد، کنایه از بلندمرتبیگی (همان ۳۶۸، ۸۰)، سلس العنان (التبریزی ۱۲۴، ۲۹)، خَوَارِ العنان، کنایه از ضعیف و سست در حرکت و حمله (همان ۲۰۳، ۴)، اشلاء اللجام، کنایه از شدت اشتیاق و سراسیمگی (امرؤالقیس ۱۳۱، ۴)، مُستوفی الحِزام و فَعْمُ المُنطَق، کنایه از فربهی و آکندگی (همان ۱۳۰، ۱۰)، رخی المَطول، کنایه از رها و آزاد (همان ۱۲۱، ۹)، نبیل المحزم (همان ۱۶۰)، قیدالأوابد، کنایه از تیزپایی و سرعت بالا (همان ۵۳، ۵۲)، بین درع و مجول، کنایه از دوشیزه جوان (همان ۴۶، ۴۱)، ثوب مُطَنَّب، کنایه از خیمه (همان ۷۷، ۱۰)، اهل القباب الحمر و اهل الطراف الممدد، کنایه از ثروتمندان (ابن‌العبد ۳۴، ۳)، بیاض سربال الطبخ، کنایه از پستی و نانجیبی (همان ۱۹، ۲)، غزال مَقْنَع، کنایه از زنان (البستانی ۲۴، ۱)، کَمِیش الإزار، کنایه از مصمّم و قاطع بودن (البستانی ۳۱۸، ۲۱) و الرأکضاتُ ذُیول الریط، کنایه از دوشیزگان (الذبیانی ۳۵، ۹).

همچنین عبارات و جملاتی که دلالت کنایی دارند، در لابه‌لای ابیات شعر جاهلی به چشم می‌خورند، از جمله: شَدُّوا العِناجَ وَ شَدُّوا فَوْقَهُ الكَرَباءَ، کنایه از وفاداری و استوار داشتن پیمان (حطیبه ۴۰، ۶)، لَأ یُسَوی عِناهُ عِنا، کنایه از پرسرعت بودن و پیشتازی (همان ۶۶، ۸)، إِذا لَوی اَطنابَهُم طُنبا، کنایه از همجواری (همان ۴۰، ۵)، غَلالَتْها بِالْمُحَصَداتِ أَضْرَتِ، کنایه از وفاداری و استوار داشتن پیمان (همان ۵۱، ۳)، خَلَّوا ثِبابَهُم عَلی عَوراتِهِم، کنایه از مُردن (البستانی ۱۲۵، ۴)، البَسْتُه أوثابَهُ، کنایه از کفن کردن میت (همان ۳۱۲، ۱۵)، انجلی الیوم فِناعی وَ خُمَر، کنایه از شناخته شدن (ابن‌العبد ۵۸، ۸)،

شُقُّ عَلِيٍّ الْعَجِيبِ، کنایه از نوحه‌سرایبی پس از مرگ کسی (همان ۴۱، ۵)، أَحْرَزَتْهُ حَبَائِلُهُ، کنایه از دل باختن عاشق به معشوق (همان ۷۸، ۵)، لَمْ تُقْصِرْ عَلَيَّ سُتُورُهَا، کنایه از محرم و مورد اعتماد کسی بودن (الطائي ۵۲، ۱۷)، لَمْ تَنْتَقِ عَنْ تَفْضُلٍ، کنایه از مخدوم بودن زن (امرؤالقیس ۴۴، ۳۸)، سَلَّى ثِيَابِي عَنْ ثِيَابِكَ، کنایه از بیرون کردن عشق از دل و قطع تعلق عاطفی (همان ۳۳، ۲۱)، رَاخَيْتُ عُقْدَةَ حَبْلِهِ، کنایه از حل مشکل (ابن ابی سلمی ۲۱، ۴)، كُنْتُ أَمْنَعُ مِنَ الرَّسَنِ، کنایه از سرسخت بودن (الأعشى ۳۶، ۱۲)، كُنَّا نَمْنَعُ الْخَطْمًا، کنایه از سازش‌ناپذیری (همان ۳۲، ۶). فراوانی این کنایات نمایش‌دهنده نفوذ منسوجات در سامانه زبانی سرایندگان عصر جاهلی است، چراکه اصالت و ضرورت یک عنصر را در جامعه می‌توان از نفوذ آن در کنایات رایج زبانی تشخیص داد.

عبارات کنایی در دیوان منوچهری عبارت‌اند از: جامه فرو نیل زدن، کنایه از سیاه کردن لباس به نشانه رسیدن مصیبتی (ص ۱۹۱، بیت ۲۵۶۹)، چادر بازارگان، کنایه از شب (۱۷۹، ۲۴۰۴)، آستین بر زدن (۱۶۸، ۲۲۶۰) و جامه افکندن (۱۶۸-۲۲۶۰)، کنایه از آماده شدن برای انجام کاری، رخت بریستن، کنایه از مهیا شدن برای سفر (۹۱، ۱۲۷۷)، و نیز زاد و توشه سفر بستن (۹۱، ۱۲۷۷)، در آستین کردن، کنایه از انداختن مال (۹۱، ۱۲۷۶)، پوستین بر سر کسی زدن، کنایه از عیبی را متوجه کسی کردن (۹۱، ۱۲۶۴)، طناب راحله بریستن، کنایه از کوچ کردن (۱۲۹، ۱۷۱۸)، روزگار خزی، کنایه از تابستان (۱۲۹، ۱۷۱۸)، خفیف العنان، کنایه از چالاکی و تیزیابی (۱۳۹، ۱۸۸۴) و عمامه‌های خز، کنایه از شکوفه‌های گیاه ضیمران (۳۹، ۵۴۵).

#### ۶. شباهت‌ها

در یک بررسی جامع، شباهت‌های بسیاری در اشعار جاهلی و دیوان منوچهری به چشم می‌خورد. برخی از این شباهت‌ها مربوط به بازتاب منسوجات در اشعار مورد بحث است. این شباهت‌ها را می‌توان در دو حیطه مورد واکاوی قرار داد.

۱.۶ شباهت در نام‌گذاری منسوجات و واژه‌پردازی‌ها: نام‌های بسیاری از منسوجات در شعر شاعران تازی عصر جاهلی و دیوان منوچهری همانند است. گذشته از تقلید

منوچهری از شعر جاهلی، که باعث بعضی از این شباهت‌ها شده، نام برخی از این منسوجات ریشه‌های غیرعربی دارند و از زبان‌های دیگر، به‌ویژه فارسی میانه یا لاتینی یا یونانی، وارد زبان عربی شده‌اند. به‌طور مثال، پارچه‌های دیباج (دیبا)، خز، استبرق و لباس سابری یا شاپوری، یا نام پوشاک‌هایی چون: تاج، تُبان، کرباس، سروال، یا واژه «دخارص» صورت جمع «دخریص» (به معنی وصله) که در اصل، فارسی است و وارد شعر جاهلی شده است (الاعشی ص ۱۳۵). عرب، انواع شلوار و قبا را هم نمی‌شناخت و این دو در اصل فارسی است (جاحظ ۵۳). به‌علاوه، نام برخی از پارچه‌ها و پوشیدنی‌ها که در شهرهای ایران پس از اسلام تولید می‌شده به دلیل رسمی بودن زبان عربی، حتی نزد فارسی‌زبانان، حالت مُعَرَّب یافته است. از قبیل: فوطه، مُبرَم، مُلَحَم، و شَی، حُلّه، مُنَبَّر، قَصَب، اصطخریّه.

وجود مشتقاتی از زبان عربی، مانند: وثاق، وقایه، مُرَقَّع، میخنقه، معجر، مِقْرَعَه، مُقَلَّد، مِقْنَعَه، مَنطَقَه، عِصَابَه، قَلَادَه، مَقوَدَه، عِنان، حَمایِل، شِعار، دِثار و خِمار، در شعر منوچهری، ناشی از تسلط شاعر فارسی‌زبان بر زبان عربی و تقلید او از سرایندهگان تازی است. همین‌طور، اسم‌های برخی ریسمان‌ها و پارچه‌ها، مانند: حَبِل، رَسَن، شَطَن، طویله، عبقری، عَبایَه. منوچهری در بیان رنگ پارچه‌ها هم بیشتر از صفات عربی، مانند: احمر، ازرق، اصفر، ابیض و اسود، استفاده کرده است.

۲.۶. شباهت‌های مضمونی و هنری در استفاده از منسوجات: شباهت‌هایی در برخی تصویرسازی‌های این شاعران دیده می‌شود. به‌طور مثال، امرؤالقیس برای توصیف شب دیرپای و تب‌آلوده‌اش ستارگان را با ریسمان‌های استوار کتانی به صخره‌ها بسته می‌بیند:

فَإِ لَكَ مِنْ لَيْلٍ كَأَنَّ نُجُومَهُ  
بِأَمْرٍ كَتَانٍ إِلَى صَمِّ جَنْدَلٍ

(امرؤالقیس ۵۰)

منوچهری دامغانی نیز، در بیتی، اختران آسمانی را که بر زمین پرتو افکنده‌اند، به طنابی فروهسته از چرخ چاه تشبیه می‌کند:

شُهَبٌ هَمَّجُو افکنده از نور نیزه و یا چون ز چرخ فرو هشته حبلی

(۱۳۲)

امرؤالقیس در بیتی سرعت پای اسب خود را به چرخش تند فرره‌ای، که کودکان با نخ و چوب درست می‌کردند و با آن مشغول بازی می‌شدند، تشبیه کرده است:

دَرِيرٍ كَخْدُرُوفِ الْوَالِيدِ أَمْرُهُ      تَتَابَعُ كَفَيْهِ بِخَيْطٍ مُّوَصَّلٍ  
(امرؤالقیس ۵۷)

منوچهری دامغانی نیز، در بیتی، از یک نوع بازی که با سوار شدن بر رَسَن، یعنی ریسمان، انجام می‌شده، یاد کرده و اسب‌سواری خود را به این بازی کودکانه همانند کرده است:

گَاهَشِ اِنْدَرِ شَيْبِ تَاژَمِ گَاهِ تَاژَمِ بَرِ فِرَاژِ      چَوْنَ كَسِي كُو گَاهِ بَاژِي بَرَنَشِيْنِدِ بَرِ رَسَنِ  
(۸۳)

امرؤالقیس در توصیف چربی یا پیه کوهان شتر، آن را به ریشه‌ها و شرابه‌های تابیده و مفتول‌شده پارچه ابریشمی سفیدرنگ تشبیه کرده است:

فَطَّلَ الْعِذَارِي يَرْتَمِينَ بِلَحْمِهَا      وَ شَحْمِ كَهْدَابِ الدَّمَقْسِ الْمُفْتَلِ  
(امرؤالقیس ص ۲۷)

و منوچهری قطره‌های باران را، که با نظمی خاص زیر برگ‌های گیاهان جمع شده و آماده چکیدن‌اند، به ریشه‌های دستارچه‌ای سبزرنگ همانند کرده و چنین تشبیه مرکبی ساخته است:

آن قطره باران بین از ابر چکیده      گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار  
آویخته چون ریشه دستارچه سبز      سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار  
(۴۳)

امرؤالقیس، صحرای غبیط را که در معرض ریزش فراوان باران قرار گرفته و دستخوش سیل و آبردگی شده و انواع گیاهان رنگارنگی را که در آن ناحیه پراکنده شده به چمدان تاجر یمنی تشبیه می‌کند که پر از پارچه‌ها و لباس‌های الوان است:

وَ أَلْقَى بِصَحْرَاءِ الْغَبِيْطِ بَعَاغَهُ      نُزُولَ الْيَمَانِي ذِي الْعِيَابِ الْمُحْمَلِ  
(امرؤالقیس ۶۸)



منوچهری هم که طبیعت دلارای بهاری را تشخیص می‌بخشد، باد را دیارُبای و بوستان هزاررنگ را چون دکان تاجر می‌بیند:

باد همچون دزد گردد هر طرف دیاربای بوستان آراسته چون کلبه تاجر شود  
(۴۳۹، ۳۱)

امرؤالقیس قلّه کوه مجیم را که، پس از سیل، خار و خاشاک گرداگردش جمع شده به دوک نخریسی همانند کرده:

كَأَنَّ ذُرَى الْمَجِيمِ غُدُوَّةٌ مِنَ السَّيْلِ وَالْأَغْنَاءِ فَلَكَّةٌ مَغْزَلٌ  
(امرؤالقیس ۶۷)

منوچهری، در تصویری، دشت و کوهسار را، که رستنگاه لاله‌ها و بنفشه‌های سرخ و سپیدند، به دیبایی تشبیه می‌کند که با پا می‌رشته‌اند:

از لاله و بنفشه همه کوهسار و دشت سرخ و سپید گشت چو دیبای پای‌رشت  
(۲۴۵۷، ۱۸۳)

به گواهی تاریخ، چرخ نخریسی در دوره اسلامی با پیشرفت‌های فنی همراه بود، از جمله تکامل رکاب‌های مخصوص بالا و پایین بردن متناوب تارها با حرکت پا که توانایی‌های بافنده را بسیار افزایش می‌داد. در این دوره دستگاه‌های رکاب‌دار رواج یافت (حسن ۲۴۶-۲۴۷). در واقع امرؤالقیس و منوچهری هر کدام از دستگاهی سخن گفته‌اند که در عصر و جامعه آنها رایج بوده است. تأبط شرّاً در شعری از موجودی خیالی سخن می‌گوید که پوستش چون عبا یا چرم پوسیده مشکی بوده است:

وَ سَاقَا مُخَدَّجٍ وَ شَوَاةٍ كَلْبٍ وَ ثَوْبٍ مِنْ عَبَاءٍ أَوْ شِنَانٍ  
(البستانی ۱۵)

و منوچهری در تشبیه ابر آن را به موجودی خیالی به نام گلیم‌گوش، که برطبق افسانه‌های کهن، گوش‌های بزرگ و گلیم‌مانندی داشته، تشبیه کرده است:

بر روی هوا گلیم‌گوشان بینی در دست عبیر و نافه مشک به تنگ  
(۲۳۰۱، ۱۷۱)

این دو تصویر، آداب و عقاید هر شاعر را نشان می‌دهد که یکی به وجود غول بیابانی با آن شمایل عجیب و غریب اعتقاد دارد و دیگری به موجودی به نام گلیم‌گوش معتقد است که یک گوشش فرش است و دیگری لحاف. در بیتی، شاعر جاهلی به یکی از رسوم و عادات اعراب که به واسطه لباس انجام می‌شده اشاره کرده است. برطبق این رسم، وقتی پیکی حامل مژده‌ای بود، برای تعجیل در خوش‌خبری، از دور لباسش را از تن به در می‌کرد و تکان می‌داد که این کار نشانه بشارت بود و دل‌های منتظران را، پیش از رسیدن بشیر، به شادی می‌نواخت:

تَدْبُ بِهِ طَوْرًا وَ طَوْرًا تَمْرُهُ كَذَبَ الْبَشِيرِ بِالرِّدَاءِ الْمُهْدَبِ  
(البستانی ۱۸۲)  
چنانکه در بیتی از مهلهل آمده، به این شخص بشیر مَثُوب می‌گفته‌اند:

عَلَى أَنْ لَيْسَ عَدْلًا مِنْ كَلْبٍ إِذَا هَتَفَ الْمَثُوبُ بِالْعَشِيرِ  
(همان ۲۷۵)

رسم دیگرشان این بوده، که وقتی از آوای خوش زنان مطرب، غرق در شمع و شادی می‌شدند، لباس بر تن خویش می‌دریدند:

وَ أَنْحَرُ لِلشَّرْبِ الْكِرَامِ مَطِيَّتِي وَ أصدَعُ بَيْنَ الْقَتَنِينِ رِدَائِي  
(همان ۲۸۰)

در دیوان منوچهری هم به یکی از عادات مردم زمانه، مبنی بر سیاه کردن لباس به وقت مصیبت، اشاره شده است:

چون به لشکرگه او آینه پیل ز نند شاه افریقیه را جامه فرو نیل ز نند  
(۱۹۱، ۲۵۶۹)

طرفه بن العبد، در یکی از تصویرسازی‌های خود، کلمه طَوَّل را به معنی «رشته‌ریسمان بلند» به کار برده، یعنی به صفت، کاربرد اسمی بخشیده است:

لَعْمَرُكَ إِنْ المَوْتِ مَا أَخْطَأَ الفَتَى لَكَالطَّوْلِ المُرْحَى وَ تَبْيَأُهُ بِالْيَدِ  
(ابن‌العبد ۳۷)

منوچهری هم در تصویری صفت طویله را به معنی «رشته و نخ» به کار برده است:

بر یاسمین عصابه درّ منضد است      بر ارغوان طویله یاقوت معدنی

(۱۴۳، ۱۹۳۵)

واژه حباله، که جمع آن حبال است، نیز از همین ریشه حبل گرفته شده و به معنی دام است. در بیت زیر این کلمه استعاره از دام عشق است:

وَ قَدْ ذَهَبَتْ سَلْمَى بِعَقْلِكَ كُؤْلَهُ      فَهَلْ غَيْرُ صَيْدٍ أَحْرَزْتَهُ حَبَائِلُهُ

(ابن العبد ۷۸)

این واژه به همین معنی در دیوان منوچهری نیز کاربرد یافته است:

گشادم هر دو زانو بندش از دست      چو مرغی کیش گشایند از حبال

(۹۶، ۹۲۵)

چنان که مشخص است، ذکر این گونه شباهت‌ها بیشتر با منظور داشتن جنبه ظاهری تصاویر صورت گرفته است.

۳.۶. مشارکت وجدانی و عاطفی منسوجات با طبع و تخیل شاعران (صدق فنی): شاعری که در سخنانش صادق است و با دل و جان خویش در نجواست، نمی‌تواند با جهان پیرامونش بیگانه باشد. محیطی که هر شاعر در آن زیست می‌کند، طالب روحیه‌ای درخور همان محیط است. بازتاب هست‌ها و بایدهای زندگی شاعر در شعر حاکی از صداقت او در اقلیم سخن است. بر پایه همین دیدگاه مشاهده می‌کنیم که جغرافیای بیابانی و خشک و لم‌یزرع شبه‌جزیره عربستان، خیال شاعر جاهلی را غالباً در مرز نیازهای نخستین زندگی نگه داشته و تصویر نخ و ریسمان و پارچه و پوشاک را در خیالش به بستن بار و بنه برای کوچ دائمی در جست‌وجوی آب و نان و نیز پوشاندن بدن از گزند سرما و گرمای کویر محدود ساخته است. درحالی‌که طبیعت سبز و سخاوتمند زادگاه و زیستگاه منوچهری مجال و منظره‌ای دلخواه برای توصیفات پررنگ و لعاب و آراسته در اختیار او قرار داده است.

علاوه بر تأثیر محیط می‌توان روحیات هر شاعر و شرایط زندگانی او را نیز از نوع نگاهش به عنصر منسوجات بازشناخت. به‌طور مثال، شاعری آواره و بی‌پناه چون شنفری که با قوت اندک (القوت الزهید) و پای برهنه بیراهه بیابان را در پیش گرفته، تنها ثروت ارزشمند خود را دستار پاره‌شده و پوسیده اتحمی می‌داند که سر و صورتش را از گزند نور خورشید مصون می‌دارد:

نَصَبْتُ لَهُ وَجْهِي وَلَا كِنَّ دُونَهُ      وَلَا سِتْرَ إِلَّا الْأَتْحَمِيَّ الْمُرْعَبِلُ  
(الشنفری ۴۲)

و اوست که در اوج استیصال و پریشانی، در عالم رؤیاهای خویش، بزهای کوهستان را چون دوشیزگان قبیله‌اش می‌بیند که لباس‌های بلند بر تن دارند و او را چون تندیس مقدسی حلقه کرده‌اند و گرداگردش می‌چرخند:

تَرَوُدُ الْأُرْوَايَ الصُّحْمُ حَوْلِي كَأَنَّهَا      عَذَارَى عَلَيْهِنَّ الْمَلَأُ الْمُدَيْلُ  
(همان ۴۲)

یادکرد شاعر از دستار اتحمی، بزهای وحشی و دوشیزگان دامن‌کشان، از سویی نمایش‌دهنده جلوه‌هایی از زندگی اعراب جاهلی است، که ناخودآگاه در خیال شنفری تداعی شده، و از دیگر سو، بازتاب نیازهای اولیه او از قبیل نیاز به پوشاک، جامعه‌پذیری و امنیت است که برآورده نشده و او را تا لبه پرتگاه مرگ کشانده است. بررسی لامیه شنفری گویای آن است که نیازهای حیاتی شاعر همواره کانون تعبیرات شعری اوست. شاعری که در محیط خشک و خالی بیابان زندگی می‌کند، تخیلش از زاد و توشه‌ای که او را در برابر عطش تشنگی، ضعف گرسنگی و گزند سرما و گرمای فرساینده صیانت کند، کمتر فاصله می‌گیرد.

اگر بخواهیم دامنه بحث را قدری گسترش دهیم شاید بتوان گفت که در نتیجه سلطه شرایط زندگی و مؤلفه‌های محیطی و فرهنگی بر تخیل شاعر است که، به‌طور مثال، شاعری چون فردوسی در حماسه جاودانش از تیر و کمان آرش و گرز گاوسر رستم سخن می‌راند، در صورتی که شنفری، این شاعر وارهیده از قید و بند رسوم قبیله، در شبی سرد، تیرهای کمانش را به آتش می‌کشد تا جسم نحیفش را گرم کند:

وَلَيْلَةَ نَحْسٍ يَصْطَلِي الْقَوْسَ رَبُّهَا وَأَقْطَعَهُ اللَّاتِي بِهَا يَتَنَبَّلُ

(همان ۴۱)

درحالی که تیر و کمان آرش مرزهای یک سرزمین باستانی را تعیین می‌کند، تیر و کمان شنفری مرز بین مرگ و زندگی کماندار خویش است. این یکی به ترکش تمدن ایران باستان تعلق دارد و آن دیگری از کمان نیازهای یک آواره تمدن سستیز و عصیانگر بیرون جسته است.

اگر این شعر از مولانا را هم اضافه کنیم خواهیم دید که هر کس از ظن خود به منسوجات عنایت داشته و این عنصر در کارخانه خیال هر کس بافته‌ای متجانس با روح و رویکردش تنیده است:

آه کردم چون رسن شد آه من گشت آویزان رسن در چاه من  
آن رسن بگرفتم و بیرون شدم شاد و زفت و فربه و گلگون شدم

(مولوی ۷۳۶)

در نمایی دیگر از اقلیم شعر جاهلی، شاهزاده‌ای سرگردان را می‌بینیم که، در تکاپویی بی‌امان، سودای بازپس‌گیری تاج و تخت به‌یغمارفته پدرش را دارد. تشبیه ایستایی ستارگان شب به بسته بودن آنها با نخ‌های کتانی، برآمده از خیال خسته و روح رنجور امرؤالقیس است. او که با فروریختن کاخ سلطنت پدر، رشته پیوندش با آرمان‌ها و کامروایی‌هایش گسسته، در ظلمات شب کویر سناهی یأس و تباهی خویش را می‌بیند و ستارگان را میخ‌های این خیمه سیاه نومیدی و شوریدگی تصور می‌کند. گویی ستارگان اشترانی هستند که با مهار محکم به خرسنگ‌های بیابان بسته شده‌اند و صاحبشان به راه خود رفته است. تصویری که با صحرای عربستان و زندگی کوچ‌نشینی هم پیوند معنادار و رازمندی دارد (امرؤالقیس ۵۰، ۴۷).

از دیگر سوی، شاعری سرکش و ستیهنده چون طرفه بن العبد که سر از فرمان شیخ قبیله برتافته و به دنبال فلسفه‌ای برای زندگی خویش است، تصویر نامرئی پیوند بین مرگ و زندگی را در ریسمانی مجسم می‌بیند که بر پای شتری بسته‌اند و دو طرف ریسمان در دستان صاحب شتر است که هرگاه بخواهد حیوان را به سمت خویش می‌کشد و نحر می‌کند. در واقع ذهن او درگیر اندیشه مرگ و زندگی است (ابن العبد ۳۷، ۱).

نیزه‌های جنگجویان در چشم‌انداز خیال شاعر حماسی عرب، عنتره عبسی، تصویری فراتر از ضرورت‌های زندگانی یک سلحشور بیابان‌گرد را فریاد نمی‌آورد. در یک تابلوی هنری، نیزه‌هایی که در سینه اسب سیاه عنتره فرو نشسته‌اند، طناب‌هایی بلند و استوارند که برای کشیدن دلو آبی در ژرفای چاه فرو رفته‌اند:

يَدْغُونَ عَنْتَرَ وَ الرَّمَاحُ كَأَنَّهَا أَشْطَانُ بُئِرٍ فِي لَبَانِ الْأَدْهَمِ  
(التبریزی ۱۸۲)

درحالی که شاعری محتشم چون زهیربن ابی سلمی، که از مهران قبیله خویش است و دغدغه آب و نان ندارد، از دیدن منظره کوچ ایل و انواع پارچه‌های رنگارنگ، که هم زینت‌بخش کجاوه‌های زنان است و هم نشانگر مکتب خاندان معشوقه اوست، لذت می‌برد و به توصیف آن می‌پردازد. روحیه پدرام و خجسته شاعر را در این بیت می‌توان دریافت:

عَلَوْنَ بِأَنْمَاطِ عَتَاقٍ وَ كِلَّةٍ وَرَادٍ حَوَاشِيهَا مُشَاكِهَةَ الدَّمِ  
(ابن ابی سلمی ۶۶)

منوچهری دامغانی اما، در اقلیمی دیگر، با روحیه‌ای متفاوت و با دلی مشتاق و دیدگانی نافذ، شب را به توصیف نشسته است. گویا تنها دغدغه او یافتن مشبه‌بھی است که توصیفش را از شب شاعرانگی بخشد و شعرش را پیراسته و آرایه‌مند سازد. او، که شاعری مداح و درباری است، تنها به هنر زبانی خویش می‌اندیشد و بنابراین، فرصت کافی دارد، که با مرور تصاویر مربوط به شاعران کهن عرب، پرتوهای ممتد ستارگان را به تصویر دلو و ریسمان آویخته در چاه مشابهت بخشد:

شُهِبَ هَمْجُو أَفْكَنْدَهْ أَزْ نُورِ نِيْزَهْ وَ يَا چُونِ ز چَرخِي فَرُو هَشْتَهْ حَبْلِي  
(۱۳۲، ۱۷۸۸)

بنابراین، تقلید منوچهری هم با شرایط او سازگاری و تناسب دارد. البته این‌گونه تقلیدها با اصالت هنری منوچهری منافاتی ندارد، زیرا اشعار فخیم عصر جاهلی و به‌ویژه معلقات، در آن زمان، الگوی شعری شاعران تازی و پارسی بود و اقتباس از آنها نوعی افتخار ادبی به شمار می‌آمد و طبیعی است که این الگوها در ناخودآگاه منوچهری تأثیرگذار باشد و در خیالش نقش بسته باشد. وانگهی، رقص خیال منوچهری را باید در

پیوند او با طبیعت بی‌قرار و بالنده محیط زندگی‌اش، به‌ویژه مازندران، و توصیفات زیبایش از طبیعت شکوهمند بهاری جویا شد؛ آنجا که طبع شاعر با صفای طبیعت درمی‌آمیزد و هنرنمایی می‌کند.

### ۷. تفاوت‌ها

تفاوتی که در کاربرد منسوجات در شعر شاعران جاهلی و منوچهری به چشم می‌خورد، ناشی از تفاوتی است که در محیط طبیعی، فکری و اجتماعی آنها وجود داشته است. صحرای شبه‌جزیره با چشم‌اندازهای طبیعی محل زندگی منوچهری تفاوتی آشکار داشته است. چنان‌که گفته شد، اشعار جاهلی بازتاب محیط صحراست؛ بازتاب عناصری از قبیل: منزلگاه متروک (طلل)، سراب بیابان، حیات وحش صحرا، جهاز و کجاوه اشتران، زین اسب، بند آب‌کشی از چاه، طناب و پارچه خیمه، لیف نخل، تازیانه اسب و شتر، لباس‌های بلند زنانه، دستار سر و نقاب چهره و تمام آنچه مناسب زندگی عشایری در بیابان بوده است.

طرفة بن العبد، در بیتی، آثار به‌جامانده در منزل متروک معشوقه‌اش، هند، را به لباس‌های یمنی، که در مراکزی به نام‌های ریده و سحول نگارگری شده‌اند، تشبیه کرده است:

وَبِالسَّحْحِ آيَاتُ كَأَنَّ رُسُومَهَا  
يَمَانٍ وَشَتَهُ رَيْدَةٌ وَ سَحُولُ

(ابن العبد ۷۹)

عنترة بن شداد شترمرغ صحرا را شبیه به غلامکی دیده که پوستین بلندی بر تن داشته است:

صَعْلٌ يَعُودُ بِذِي الْعَشِيرَةِ بَيْضَهُ  
كَالْعَبْدِ ذِي الْفَرِّ وَالطَّوِيلِ الْأَصْلَمِ

(التبریزی ۱۶۳)

در جایی که شاعر جاهلی، در چشم‌انداز خود، پوستین را بر تن شترمرغ پنداشته و اطلال را چون بُرد یمنی دیده است و کمتر میلی به آراستن و تزئین تصوراتش نشان داده، منوچهری به طبیعت پیرامونش دل بسته است. عنایات سلاطین و امرا به منوچهری و تکریم منزلت هنری او، فراغت خاطری برایش مهیا کرده و خیالش را از

مرز نیازها به افق آفرینش و ابداع افراخته است. «منوچهری بر اثر جوانی و جودت ذهن و شیرینی زبان در خدمت مسعود دستگاهی داشت و از این روی، محسود اقران بود» (صفا ۵۸۳). برای مشاهده جلوه طبیعت خرم و خرامان، باید از پنجره خیال او به طبیعت شمال ایران نگریست. منوچهری دامغانی در مرغزارهای مازندران خرمی‌ها کرده و حجله آراسته بهار و ناز و نیاز گل و بلبل را به چشم دیده و به گوش شنیده، بنابراین، طبیعی است که در خیال خویش شلوارک‌های طبری را در پای طوطی بچگان سبزپوش تصور کند (۱۶۵، ۲۲۳۴) و با دیدن پرهای نگارین کبک پیراهن خز کبودی را به یاد آورد که دو طرفش را خطی از قیر کشیده‌اند (۱، ۷).

منسوجات در شعر منوچهری حضوری قابل ملاحظه دارند و به شاعر در ساختن و پرداختن و پیرایه بستن کمک شایانی کرده‌اند. تفاوتی که در پرداخت شاعران شبه‌جزیره و منوچهری دیده می‌شود، مربوط به استفاده‌ای است که این شاعران از پارچه و پوشاک در سروده‌های خود کرده‌اند. در مورد تصویرسازی‌های منوچهری در توصیف طبیعت و تشبیه جلوه‌ها و جاذبه‌های طبیعی به منسوجات بارزترین نکته این است که او در تشبیهات بدیعی «همواره خواسته است مطالب خود را از طریق تشبیهات محسوس و گاه عقلی و خیالی زیبا بیان کند» (صفا ۵۸۷). در حقیقت، شعر او تمجیدی است بر طبیعت و اینکه او طبیعت را، فراتر از توصیف، ستوده است. به نظر می‌رسد که دغدغه شاعر، در بسیاری از این تشبیهات هنری، تبیین و توضیح مشبه، یعنی طبیعت، نیست، بلکه بیشتر مربوط به کشف شباهت‌ها و نشان دادن هنرمندانه وجه شبه‌های باریکی است که از فرط ظرافت به چشم هر کس نمی‌آیند. در واقع، او بیش از اینکه بخواهد چیزی را به چیزی تشبیه کند، به دنبال شبیه‌سازی است و در صدد است که طبیعت ناپایدار و وحشی را در یک طرح شبیه‌سازی شده از نمونه‌های بادوام و قابل دسترس از منسوجات ماندگاری بخشد. به‌طور مثال، در بیت زیر، شاعر، به منظور یافتن مشابهی برای منظره پدید آمدن هلال ماه از جانب کوه، چون خیاط دست به کار می‌شود تا در خیال خویش پیراهنی نیلی را، که زهی از موی زرد بر دامان دارد، خلق کند:

پدید آمد هلال از جانب کوه      بسان زعفران‌آلوده مَحَجَن  
و یا پیراهنی نیلی که دارد      ز شعر زرد نیمی زه به دامن



در طول تاریخ، همواره طبیعت آموزگار انسان‌ها بوده و در بیشتر عرصه‌ها، به‌ویژه دانش، هنر و ادبیات، در نقش الگو بوده است. در طراحی و نگارگری منسوجات هم از دیرباز اشکال حیوانات و گیاهان تقلید می‌شده است. درحالی‌که جهت این حرکت در تشبیهات منوچهری معکوس است، یعنی طبیعت در جایگاه مشبه نشسته و مصنوعات و به‌ویژه منسوجات مقتدا و مشبه‌به واقع شده‌اند. در واقع، تصاویر شاعرانه منوچهری پلی است بر فراز جاده‌ای که، به موازات شاهراه متعارف تقلید، از طبیعت خداداد به قلمرو مصنوعات بشری برمی‌گردد.

این در حالی است که توصیفات شاعران جاهلی چنین فراز و فرود و پیچ‌وتاب‌های هنری را ندارد. شاعر جاهلی فرزند صحرائی خشکیده است که چون مادری کم‌رمق شیره‌جانش را زاهدانه به فرزند تشنه و گرسنه‌اش می‌بخشد و مجال پرداختن و پیراستن به او نمی‌دهد. درحالی‌که منوچهری در دامان مرغزارهای پر نعمت طبرستان و ری از آغوش این مادر پر خون و نوازشگر بهره‌مند است. طبیعت هزارنقش، پیراسته و خیال‌انگیز جلوه‌گر در دیوان این سراینده، که شور زندگی از فرش تا عرشش جریان دارد، برآیند همین دل‌شادی و خجستگی است. درحالی‌که طبیعت صحرای عربستان، در شعر سرایندگان عصر جاهلی، همانندی‌ها و شباهت‌های خود را، بدون هیچ دستکاری، با منسوجات مورد استفاده مردمانش یافته است. طبیعت و صنعت ابتدایی در قلمرو خیال و احساس شاعر بی‌تکلف صحرا پیوندی ژرف و، درعین‌حال، ساده و بی‌آلایش دارند و دغدغه‌هایش را در تار و پود خویش گنجانده‌اند.

#### ۸. نتیجه‌گیری

محیط زندگی و طبیعت پیرامون در شعر جاهلی و نیز در شعر منوچهری جلوه‌گر است. منسوجات، چون ماده خام انعطاف‌پذیری در کارخانه خیال این شاعران به کار گرفته شده و رنگ و نگار طبیعت و فرهنگ و جامعه هر شاعر را در خود گنجانده و بستر عواطف و روحیاتشان واقع شده است. مواد نخی و چرمی با نام‌های مختلف به زبان این شاعران تنوع و رونق بخشیده است. شباهت‌های بسیاری از نام‌ها و اصطلاحات مربوط به منسوجات در اشعار عربی و شعر منوچهری، از سویی مربوط به آشنایی

منوچهری با اشعار جاهلی و تقلید فراوان او از آنها است و از سویی برخاسته از تسلط زبان و ادبیات عربی بر زبان فارسی و مطرح بودن نقش الگویی این زبان برای فارسی‌زبانان بوده است. بخشی از این همانندی هم به دلیل بین‌المللی بودن بسیاری از نام‌های منسوجات بوده است. برخی شباهت‌های بیانی و آرایه‌پردازی‌های مشابه به سبک این شاعران مربوط می‌شود. توضیح این‌که در دوره جاهلی تشبیه آرایه غالب بود و البته بیشترین کاربرد منسوجات نیز در قالب همین آرایه است. منوچهری هم که از شاعران سبک خراسانی است، به پیروی از این سبک، شالوده توصیف را بر تشبیهات هنری بنیان نهاده است.

تفاوت‌های موجود بین شاعران تازی و این شاعر پارسی، در استفاده از منسوجات، این است که عنصر نخ و ریسمان و نام‌های مربوط در شعر جاهلی بیشتر و متنوع‌تر است. این امر مربوط به سبک متفاوت زندگی ایشان است. شاعران جاهلی متعلق به یک جامعه عشایری و ایلاتی بوده‌اند که بیشترین نیاز را به نخ و ریسمان داشتند، ولی منوچهری شاعری است متملن و نسبتاً مرفه که به دربار شاهان راه دارد و لذا نیاز کمتری به این عنصر احساس می‌کند. از این رو نام‌های این عنصر را، به تقلید از شاعران عرب، بیشتر به زبان عربی آورده و برخی تصاویر شعری‌اش، برگرفته از سروده‌های شاعران جاهلی است، برای نمونه، نام‌هایی مانند: شطن، رسن و حبل یا تشبیه پرتو ستارگان به ریسمان و دلو آویخته در چاه که ذکر آنها گذشت. نمود پارچه و پوشاک در شعر دوران جاهلی و دیوان منوچهری، از نظر کمیّت بسیار، ولی کیفیت استفاده متفاوت است. تفاوت در این است که شاعران جاهلی، طبیعت را توصیف کرده‌اند و تصویرهایی که به مدد منسوجات آفریده‌اند، بیشتر جنبه تبیین و توضیح دارد. بدین‌سان، توصیفات آنها عمدتاً واقعی و مبتنی بر شباهت‌های ظاهری و ملموس اشیا و بدون هیچ دخل و تصرفی در شکل و سرشت تصاویر است، در حالی که طبیعت بالنده طبرستان در شعر منوچهری، چون موزه‌ای است با نفیس‌ترین و چشم‌نوازترین آثار و عناصر؛ موزه‌ای از تندیس‌های دوبعدی که بُعدی جلوه‌گاه طبیعت پویا و شورانگیز خداست و بُعدی دیگر نمودار صنعت و هنر صامت و ایستای بشری است. بیشتر تشبیهات منوچهری در این مورد، تزئینی و تخیلی است.

## منابع

- ابن ابی سلمی، زهیر. *دیوان زهیر بن ابی سلمی*. به شرح عمر فاروق الطباع. بیروت: شرکت دارالارقم بن ابی الارقم، لاتا.
- ابن الحَلْزَة، الحارث. *دیوان الحارث بن حَلْزَة*. به شرح و ضبط و تقدیم عمر فاروق الطباع، بیروت: دارالقلم، لاتا.
- ابن العبد، طرفة. *دیوان طرفة بن العبد*. به شرح عمر فاروق الطباع، بیروت: دارالقلم، لاتا.
- ابن کثوم، عمرو. *دیوان عمرو بن کثوم*. به شرح و تحقیق امیل بدیع یعقوب، بیروت: دارالکتاب العربی. ۲۰۰۶.
- الأعشى، میمون بن قیس. *شرح دیوان الأعشى الكبير*. به شرح حنا نصر الحسینی، بیروت: دار الکتاب العربی، ۲۰۱۰.
- امرؤ القیس. *دیوان امرؤ القیس*. به شرح عبدالرحمان المصطاوی، ط ۵، بیروت: دارالمعرفة، ۲۰۱۲.
- البستانی، فؤادفرام. *المجانی الحدیث عن مجانی الأب شیخو*. ط ۴، قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۹۹۸.
- التبریزی، الخطیب. *شرح دیوان عنتره*. با تقدیم و تحشیة مجید طراد، بیروت: دارالکتاب العربی، ۲۰۰۷.
- جاحظ، ابوعثمان. *البيان والتبيين*. به شرح و تبویب علی بوملحم، بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۲۰۰۲.
- الجبوری، یحیی. *الملابس العربیة فی الشعر الجاهلی*. بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۹.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب. به تحقیق یوسف الهادی، القاهرة: دار الثقافة، ۱۴۲۳.
- حسن، احمد یوسف و هیل، دانالد ر. *تاریخ مصوّر تکنولوژی اسلامی*. ترجمه ناصر موفقیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- الخطیبة، جرویل بن اوس. *دیوان الخطیبة*. به شرح عمر فاروق الطباع، بیروت: شرکت دارالارقم بن ابی الارقم، لاتا.
- الحموی، یاقوت. *معجم البلدان*. با مقدمه محمد عبدالرحمن المرعشلی، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، لاتا.
- الذبیانی، النابغة. *دیوان النابغة الذبیانی*. به شرح حمدو طماس، ط ۲، بیروت: دارالمعرفة، ۲۰۰۵.
- ریاضی، محمود. «پارچه و پارچه بافی از نگاه تاریخی». *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۵، ۱۳۷۹، صص ۳۶۸-۳۸۲.
- دیماند، س. م. *راهنمای صنایع دستی اسلامی*. ترجمه عبدالله فریار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

- الذبیانی، النایغة. *دیوان النایغة الذبیانی*. به شرح حمدو طمّاس، بیروت: دارالمعرفة، ۲۰۰۵.
- الشنفری، ثابت بن الأوس. *لامیة العرب*. به شرح صلاح الدّین الهواری، بیروت: المكتبة العصرية، ۲۰۱۲.
- صفا، ذبیح الله. *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۱، چ ۱۲، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۱.
- الطائی، حاتم. *دیوان حاتم الطائی*. به شرح عمر فاروق الطّبّاع، بیروت: شركة دارالارقم بن ابی الارقم، لاتا.
- فربود، فریناز و محمدرضا پورجعفر. «بررسی تطبیقی منسوجات ایران ساسانی و روم شرقی (بیزانس)». *نشریه هنرهای زیبا*، شماره ۳۱ (پاییز ۱۳۸۶): صص ۶۵-۷۶.
- محمدآبادی، باویل. *ظرائف و طرایف یا مضافات و منسوبات شهرهای اسلامی و پیرامون*. چ ۱، تبریز: انجمن استادان زبان و ادب فارسی، ۱۳۵۷.
- محمدابراهیمی، ناهید و دیگران. «بررسی نقوش پارچه‌های ایران از قرن اول هجری تا حمله مغول در طراحی پارچه‌های ژاکارد». *سومین همایش ملی نساجی و پوشاک*، یزد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد. (۱۳۹۰ش). (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۲/۵).
- [www.civilica.com/Paper-NCTC03-NCTC03\\_157.html](http://www.civilica.com/Paper-NCTC03-NCTC03_157.html)
- مکداول، ج. *نساجی برای هنرهای ایران*. زیر نظر ر. دبلیو. فریه، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: فرزانه، ۱۳۷۴.
- منوچهری، احمد بن قوص. *دیوان منوچهری دامغانی*. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، چ ۵، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۴.
- المولوی، زاهد علی. *تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانیء الأندلسی المغربی*. مصر: مطبعة المعارف، ۱۳۵۲.
- مولوی، محمد بلخی. *مثنوی معنوی*. به کوشش حمیدرضا مجدآبادی، چ ۲، تهران: نشر پروان، ۱۳۹۰.
- نیکبخت، محمود. *کتاب شعر*. چ ۱، اصفهان: مؤسسه انتشارات مشعل، ۱۳۷۱.
- وولف، هانس. ای. *صنایع دستی کهن ایران*. ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، ۱۳۷۲.